

## ولایت فقیه؛ مسأله‌ای کلامی یا فقهی؟

دکتر محمد مهدی باباپور

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

«ولایت فقیه»، از جمله نظریاتی است که در عصر غیبت درباره وضعیت سیاسی جامعه شیعی از سوی عالمان این گروه مذهبی ارائه شده و به رغم طرح اولیه چنین موضوعی در مباحث فقهی، مبانی کلامی آن نیز تا حدودی به‌طور همزمان در این مباحث مطرح و تبیین شده است. در تداوم این بحثها، این سؤال مطرح می‌باشد که آیا ولایت فقیه یک مسأله فقهی است یا کلامی؟ و این مقاله نیز مفروض می‌دارد که این موضوع، هم یک مسأله فقهی و هم کلامی است و میان این دو، ملازمه وجود دارد؛ اما در اینجا با رویکرد کلامی به تبیین مسأله می‌پردازد.

واژگان کلیدی: ولایت، فقیه.

xxx

مقدمه

پذیرش معرفت عقلی در کلام شیعی، متکلمان شیعه را بر آن داشت تا از نظام کلان فکری اعتقادی خود، تبیینی عقلانی ارائه داده، حداقل ثابت کنند که اصول و باورهای دینی‌شان با احکام عقلی تناقض ندارد. در این راستا به ویژه ادله‌های اساسی‌ای چون نیاز بشر به شریعت و نیاز به هادی و راهبر، نیازمند تبیین عقلی بودند و تمرکز خاص کلام شیعی بر مسأله امامت و اعتقاد به وجوب عقلی نصب امام بر خداوند و شمول امامت در عرصه سیاسی و اجتماعی، می‌طلبد که مباحثی کلامی و عقلی در این باره طرح و تبیین گردد.

حکومت در عصر غیبت، به عنوان مسأله‌ای اساسی و مهم مستلزم تبیین بنیادین و اساسی بوده و چنین وظیفه‌ای تنها از علم کلام ساخته است. البته هر چند بحث ولایت فقیه به عنوان پاسخی به پرسش حکومت در عصر غیبت، بیشتر در کتب فقهی طرح و بسط یافته، اما این امر با حیثیت کلامی آن نیز منافاتی ندارد.

پیش از هر گونه داوری، لازم است تعریفی روشن از مسأله کلامی و تفاوت آن با مسأله فقهی ارائه دهیم تا معیار کلامی بودن از فقهی بودن باز شناخته شود و در نتیجه ثمره کلامی یا فقهی دانستن مسأله ولایت فقیه آشکار گردد.

«علم کلام»، در یکی از ابعاد خود، علمی است که درباره هست‌ها و نیست‌ها و به‌ویژه درباره خداوند و اسماء، صفات و افعال او سخن می‌گوید و «علم فقه» علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفین بحث می‌کند و از این رو، هر مسأله‌ای که در آن، پیرامون «فعل الله» بحث شود، مسأله‌ای کلامی و هر مسأله‌ای که در آن، درباره «فعل مکلف» نظر داده شود مسأله‌ای فقهی خواهد بود. بنابراین، این تصور که امتیاز علمی مانند کلام و فقه، بستگی به نوع دلیلی دارد که در آنها جاری می‌شود، یعنی هر مسأله‌ای که دلیل عقلی بر آن اقامه شود، آن مسأله کلامی و هر مسأله‌ای که دلیل آن نقلی باشد فقهی است، تصور باطلی خواهد بود؛ زیرا بسیاری از مسائل فقهی را می‌توان یافت که دلیل آنها عقلی است، نه نقلی؛ مانند «وجوب اطاعت از خداوند». این مسأله در عین حال که دلیل عقلی دارد، مسأله‌ای فقهی است و مربوط به وظیفه مکلف می‌باشد. از طرفی برخی از مسائل نیز هستند که کلامی‌اند اما دلیل آنها نقلی است. بنابراین امتیاز دو علم کلام و فقه نه به عقلی بودن یا نبودن مسائل آن دو، بلکه به موضوع آنها بستگی دارد و لذا هر مسأله‌ای که موضوع آن فعل مکلف باشد، فقهی است و هر مسأله‌ای که موضوعش فعل خدا باشد، کلامی خواهد بود.

بحث از ضرورت بعثت انبیاء و وجوب ارسال رسل، یک بحث کلامی می‌باشد؛ زیرا یک مبحث اعتقادی است و به مبدأ تعالی و فعل او مربوط می‌باشد. اما بحث از وجوب اطاعت از پیامبران و رهبران الهی، یک بحث فقهی است؛ زیرا حکمی در باب عمل مکلفان است. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲-۱۴۱)

با توجه به معیار فوق، مسأله ولایت فقیه دارای دو جنبه می‌باشد: هر گاه جهت بحث این باشد که ولایت فقیه در طول ولایت پیامبر و امام معصوم (ع) قرار داشته و مقتضای حکمت الهی به شمار می‌آید و ولایت از طرف خداوند جعل شده است، بحث آهنگ کلامی دارد و هر گاه جهت بحث این باشد که وظایف و حقوق شرعی فقیه و سایر مکلفان را در قبال حکومت مطرح کند، در این صورت بحث جنبه فقهی خواهد داشت. آیت الله معرفت در این زمینه می‌گوید:

مسأله ولایت فقیه گرچه ریشه کلامی دارد ولی جنبه فقهی آن موجب گردید تا فقها از روز نخست، در ابواب مختلف فقهی از آن بحث کنند، و موضوع ولایت فقیه را در هر یک از مسائل مربوط روشن سازند. (معرفت، ص ۱)

و در جای دیگر جنبه کلامی بودن مسأله را بر جنبه فقهی بودن آن ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

مسأله ولایت فقیه، صرفاً یک مسأله کلامی است که در راستای «امامت» قرار گرفته و در فقه، در مواردی از آن بحث می‌شود که مرتبط با شؤون امامت باشد: باب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفال، غنائم، اخماس، زکوات، اقامه جمعه، و جماعت و اجرای حدود در قصاص و تعزیرات و غیره، البته فقهائی این مسأله را مورد بحث قرار می‌دهند که از رجال برجسته در دو رشته کلام و فقه می‌باشند گرچه ولایت یک حکم وضعی شرعی است و جنبه فقهی دارد و در باب انواع ولایات آورده می‌شود ولی بیشتر جنبه کلامی آن مد نظر می‌باشد. (معرفت، ص ۵)

بنابراین در خصوص ولایت فقیه، از دو جنبه کلامی و فقهی می‌توان سخن گفت. بحث کلامی درباره ولایت فقیه این است که آیا خداوند که می‌داند اولیای

معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیایش مدت زیادی غیبت می‌کند، برای زمان غیبت، دستور خاصی صادر کرده یا امت را به حال خود رها نموده است؟ همچنین اگر دستوری در این زمینه وجود دارد، آیا آن دستور، متضمن نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی می‌باشد یا نه؟ موضوع چنین مسأله‌ای، فعل الله است و لذا اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود، مربوط به علم کلام خواهد بود.

بعد از این که در علم کلام ثابت شد که خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، آن وقت در علم فقه از دو جهت مورد بحث قرار خواهد گرفت:

۱- بر فقیه جامع شرایط واجب است این وظیفه را انجام دهد؛ ۲- بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و مکلف واجب است ولایت چنین رهبری را بپذیرند و به احکام و دستورات او عمل کنند. این دو مسأله فقهی بوده و فرع بر آن مسأله کلامی هستند؛ زیرا در آنها درباره فعل مکلف، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، نظر داده شده و هر دو را به انجام وظایف دینی مکلف نموده است.

بنابراین اصل ولایت فقیه، مسأله‌ای کلامی است ولی همین بحث ولایت فقیه در علم فقه نیز مورد طرح و تبیین قرار می‌گیرد تا لوازم آن حکم کلامی، در بایدها و نبایدهای فقهی نیز روشن شود؛ زیرا بایدها بر هست‌ها مبتنی‌اند و بین این دو ملازمه وجود دارد؛ به نحوی که می‌توان از یک مسأله کلامی اثبات شده به لوازم فقهی آن رسید؛ چه، اگر در فقه نیز مسأله‌ای ثابت شود، لازمه آن پی‌بردن به یک مسأله کلامی خواهد بود: یعنی اگر ما در فقه ثابت نمودیم که بر مردم واجب است از فقیه جامع شرایط پیروی کنند یا این که بر فقیه جامع شرایط تصدی در شؤون اجتماعی امور عامه مسلمین واجب است، در این دو صورت کشف می‌شود که خداوند در عصر غیبت فقیه را برای ولایت و رهبری جامعه اسلامی تعیین نموده است؛ زیرا تا

خداوند دستور نداده باشد، فقیه وظیفه پیدا نمی‌کند و مردم نیز مکلف به اطاعت نمی‌شوند. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۴-۱۴۳)

از مجموع آن چه گذشت، این نکته آشکار می‌شود که ولایت فقیه و بحث از حکومت در عصر غیبت، هم بحث فقهی و هم مسأله‌ای کلامی می‌باشد. نگاه کلامی به این مسأله، مانع از ابعاد فقهی آن نیست، بلکه بین این دو نگاه ملازمه وجود دارد.

#### بُعد کلامی ولایت فقیه

بُعد کلامی ولایت فقیه با مسأله امامت گره خورده است؛ زیرا اگر مسأله ولایت فقیه از همان زاویه‌ای که به مسأله امامت نگاه می‌شود، مطرح گردد، بُعد کلامی آن آشکار گردیده، همانند مسأله امامت، مبحثی کلامی تلقی خواهد شد؛ اما این سؤال مطرح است که شیعه چرا بحث امامت را مسأله‌ای کلامی می‌داند؟ پاسخ آن است که شیعه امامت را همانند نبوت مربوط به فعل الله می‌داند و مسأله امامت را نیز همچون ارسال رسل، در قلمرو فعل الهی قرار می‌دهد و به این سؤالات که آیا خداوند پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) کسانی را برای هدایت امت تعیین کرده است و یا آیا نصب امام بر خداوند واجب می‌باشد، پاسخ مثبت می‌دهد.

بنابراین مسأله ولایت فقیه را اگر در امتداد ولایت معصومان ببینیم و پرسش از انتصاب فقیه عادل به ولایت را - همچون انتصاب امام معصوم به ولایت و امامت - از زاویه فعل الهی بحث کنیم، این بحث کلامی خواهد بود.

امام خمینی از زمره فقیهانی است که به مسأله ولایت فقیه از منظر کلامی نگریست. ایشان بر این نکته اصرار می‌ورزد که نفس ادله‌ای که نصب امام معصوم را اقتضاء می‌دارد و در باب امامت به آنها استشهاد می‌شود، در زمان غیبت نیز نصب والی و تشکیل حکومت را اقتضاء می‌کند:

... فما هو دليل الامامة بعينه دليل على لزوم الحكومه بعد غيبه ولي الامر (عج)... فهل يعقل من حكمة الباري الحكيم اهمال الملة الاسلاميه و عدم تعين تكليف لهم؟ او رضى الحكيم بالهرج و المرح و اختلال النظام؟ (امام خميني، ج ۲، ص ۲-۴۶۱): همان دلايلي که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر(ع) را در بر دارد... آیا از خداوند حکیم معقول است که امت اسلامی را رها کند و تکلیف آنها را تعیین نکند؟ آیا خداوند حکیم به هرج و مرج و اختلال در نظام امت اسلامی راضی است؟

آیت الله جوادی آملی نیز در زمینه تطور و تکامل نظریه ولایت فقیه قائل است که اوج تکامل نظریه ولایت فقیه توسط امام خمینی صورت گرفت زیرا ایشان بود که این مسأله را در علم کلام مطرح کرد و از دیدگاه کلامی به فقه نگریست:

... ایشان [ امام خمینی ] کاری را که در محور فقه انجام دادند، این بود که دست «ولایت فقیه» را که تا آن زمان مظلوم واقع شده بود و در محدوده مسائل فرعی محبوس بود، گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی خود یعنی علم کلام نشانند و سپس این مسئله را با براهین عقلی و کلامی شکوفا ساختند به نحوی که بر همه مسائل فقه سایه افکند و نتایج فراوانی به بار آورد که یکی پس از دیگری شاهد آن بودیم. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۸-۲۷۷)

آملی در خصوص جایگاه کلامی ولایت فقیه می گوید:

هنگامی که «ولایت فقیه» به عنوان یک مسئله کلامی و در قلمرو علم کلام مطرح شد و روشن گردید که تعیین ولی و سرپرست جامعه اسلامی مربوط به فعل خداوند است، این کلام فقه را مشروب می کند و بر آن سایه می افکند و آن گاه است که انسان، سراسر فقه را با دیدگاه کلام می نگرد. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۷۸)

حال که روشن شد جایگاه اصلی بحث ولایت فقیه در علم کلام است و از این دیدگاه ولایت فقیه در امتداد ولایت معصومان مطرح می باشد. به بحث در مورد قواعدی از علم کلام که می توانند در اثبات ولایت فقیه مؤثر باشند می پردازیم.

۱- قاعده لطف: یکی از قواعدی است که در کلام شیعه جایگاه محوری و کلیدی دارد و بسیاری از مسایل کلام از جمله نبوت و ارسال رسل و نصب امام بر این قاعده استوار گشته است. از این رو شاهدیم که متکلمانی چون خواجه نصیر، حکیم لاهیجی و علامه حلی که گرایشات حکمی داشته‌اند، در کتب کلامی خویش به این قاعده استناد کرده‌اند.

باتوجه به این که گفته شد جایگاه ولایت فقیه در علم کلام است، آیا با این قاعده کلامی (قاعده لطف) می‌توان این موضوع را اثبات نمود؟ به عبارت دیگر همانطور که در علم کلام با قاعده لطف به اثبات نبوت و نصب امامت پرداخته می‌شود و به تعبیر امام خمینی (ره) که «همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر (عج) را در بر دارد» (امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۱) چگونه می‌توان از این قاعده کلامی در اثبات ولایت فقیه استفاده نمود؟ ابتدا تقریر این دلیل را ذکر می‌کنیم و سپس در اثبات مانحن‌فیه از آن بهره می‌گیریم. ملا عبدالله لاهیجی، متکلم محقق می‌نویسد:

همه فرقه امامیه معتقدند که نصب امام بر خداوند عقلاً واجب است و دلیل آنها بر این مطلب این است که: شکی نیست در زمانی که پیامبری موجود نباشد و به سبب ختم نبوت امکان وجود آن نباشد و امت به تکالیفی که موجب وحدت اجتماع و حضور مردم در صحنه می‌باشد مانند اقامه نماز جمعه و حفظ مرزهای اسلامی و آماده نمودن ارتش و سپاه برای جهاد و مقابله با دشمنان دین و امثال این، مکلف باشند همه اهل اسلام بر وجوب آن اتفاق نظر دارند. و الا فتنه و آشوب و جنگ و درگیری واقع می‌شود. پس وجود امام به معنای مذکور (ریاست در امور دین و دنیا) برای مکلفین لطف است و عقل می‌گوید که جلوی مفاسد امور را نمی‌توان گرفت مگر به وجود سلطانی قاهر و عادل. لذا به طریق شکل اول می‌گوییم:

نصب امام برای دفع فساد لطف است؛

و هر لطف که موجب دفع فساد باشد بر خداوند واجب است؛

پس نصب امام بر خدای تعالی واجب است و هوالمطلوب.(حکیم لاهیجی، ص ۱۰۹-۱۰۷)

اگر به این دو اصل معتقد باشیم که وجود سلطان قاهر عادل، برای زندگی اجتماعی بشر و نظام جامعه، لازم بوده (لطف) و لطف بر خداوند واجب است، آن گاه به یک نتیجه کلی خواهیم رسید که واجب بودن نصب سلطان قاهر عادل را اثبات می کند؛ البته با این استدلال و با توجه به معنای عام امام به معنای ریاست در امور دین و دنیا، صرفاً نصب خصوص امام معصوم به اثبات نمی رسد، بلکه شامل ولایت فقیه نیز می شود.

شعرانی، یکی دیگر از حکیمان الهی در این خصوص می گوید:

امام لطف است؛ چون با او مردم به طاعت نزدیک، و از معصیت دور می شوند. و اگر امام نباشد، فتنه و فساد برمی خیزد و همه می دانند که بدون رئیس، چه آشفتگی در معیشت مردم روی می دهد. و اگر رئیس امام باشد، هم امر دین منظم است و هم امر دنیا (شعرانی، ص ۵۰۷)

متکلمان شیعه با این استدلال، درصدد تبیین و اثبات سه دیدگاه بوده اند:

۱- ریاست و فرمانروایی برای جامعه بشری لازم و ضروری است؛

۲- عقل به این ضرورت، حکم می کند؛

۳- نصب و تعیین امام از باب لطف بر خداوند لازم است.

از این رو، با قبول مقدمات دلیل لطف، اختصاص دادن آن به حکومت معصوم وجهی ندارد. البته با بودن معصوم و دسترسی به او، لطف فقط نصب وی را اثبات می کند؛ یعنی با ضمیمه شدن یک دلیل دیگر، شرط عصمت در امام به اثبات می رسد ۱. لذا می توان گفت که وجود امام و رهبر، برای یک جامعه، یک لطف و عصمت او لطف دیگری است. پس حتی با فقدان شرط عصمت در زمامدار - مانند عصر غیبت



- باز هم لطف اول برای اصلاح نظام جامعه و جلوگیری از مفسد و هرج و مرج، و جوب حکومت را عقلا بر خداوند اثبات و نصب را لازم می‌سازد.

علامه حلی، ضرورت امامت را بر اساس قاعده لطف این گونه تقریر می‌کند:

در نزد عقلا آشکار و واضح است که وقتی برای خردمندان، رئیس و فرمانروایی باشد که آنان را از تعدی باز دارد، مانع گناه از طرف آنان شده و به انجام طاعات و دنبال کردن عدل و انصاف ترغیب کند، آن‌ها به صلاح و نیکی نزدیک‌تر، و از فساد فاصله بیشتری می‌گیرند. و این مطلبی ضروری است که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را مورد تردید قرار دهد. پس وجود امام لطف است و چون لطف بر خداوند واجب است، لذا وجود امام بر خداوند لطف است. (علامه حلی، ص ۳۶۲)

در این تقریر لزوم و ضرورت وجود فردی اثبات می‌گردد که به عنوان رئیس در میان مردم، جلوی فتنه و فساد را می‌گیرد.

خواجه نصیرالدین طوسی، یکی از متکلمان برجسته شیعی، می‌گوید:

امامت لطف است، زیرا پس از استقرار و بررسی در مردم، بالضروره می‌دانیم که وقتی خلق دارای رئیس قاهری باشد که جلوی کارهای ناروای آنان را گرفته و مانع آن‌ها شود، بدون تردید، مردم بیش‌تر از این امور پرهیز می‌کنند. و اگر چنین رئیس قاهری نباشد، به عکس، کم‌تر از زشتی‌ها پرهیز می‌کنند، و لطف از قبیل قدرت‌دادن به انسان و از بین بردن مفسد است و چون این دو بر خداوند حکیم، لازم است، تعیین امام نیز بر او واجب است. (طوسی، ص ۴۲۶)

مطالب فوق را در قالب یک برهان کلامی چنین می‌توان بیان کرد:

مقدمه نخست: وجود حکومت صالح و امام و حاکم عادل، در صلاح معنوی

جامعه، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛

مقدمه دوم: که همان قاعده لطف است، یعنی مقتضای لطف و حکمت الهی این

است که آن چه را که برای رشد و هدایت معنوی جامعه مؤثر است، عملی سازد؛

مفاد این دو مقدمه - به ضمیمه این که خداوند کامل ترین صفات را واجد است - این است که رهبر جامعه، فردی معصوم و مصون از خطا و لغزش در علم و عمل باشد. از این رو، عصمت پیامبران، یک ضرورت کلامی است که متکلمان اسلامی - فی الجمله - بر آن اتفاق نظر دارند و از دیدگاه امامیه، جانشینان پیامبر اکرم (ص) نیز از این ویژگی برخوردارند. ولی، چون غیبت امام معصوم - به دلیل یک رشته علل اجتماعی و مصالح دینی - امری اجتناب‌ناپذیر است و از طرفی به مقتضای مقدمه اول، حکومت و رهبری صالح - خواه در حد اعلای آن، که با عصمت همراه است و خواه در حد نازلتر آن، که با عدالت و پارسایی همراه است - مصداق قاعده لطف می‌باشد، تعیین والی و رهبری که زمام امور مسلمانان را عهده دار شود، امری لازم و واجب است؛ و مصداق آن، کسی غیر از فقیه و مجتهد عادل و پارسا نخواهد بود.

چنین استدلالی به‌طور روشن‌تر و شفاف‌تر در بحث‌های عالمان و حکیمان متأخر شیعی نیز مطرح شده و آنان از قاعده لطف که مبنای کلامی متکلمان شیعی در اثبات نبوت و امامت بوده است بهره گرفته و آن را در اثبات ولایت فقیه به کار برده‌اند. چنان که آیت الله گلپایگانی می‌گوید:

آنچنان که بر خداوند حکیم به مقتضای حکمت و قاعده لطف، نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است، بر امام و والی نیز نصب قائم مقام در شهرهایی که از آنها غایب است و نیز در عصر غیبت واجب است. (صافی گلپایگانی، ص ۱۲)

و همچنین آیت‌الله معرفت با استفاده از این قاعده مستحکم کلامی در اثبات ولایت فقیه می‌گوید:

... روی همین اصل (قاعده لطف) دانشمند گرانقدر خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد می‌نویسد: «الامام لطف، فیجب نصبه علی الله تحصیلاً للغرض. (علامه حلی، ص ۳۶۲)

امامت، لطف الهی است که باید از جانب خداوند معرفی شود، تا غرض از تشریح جامه عمل پوشد. این یک استدلال منطقی است که از صغری و کبری و سپس نتیجه ترکیب یافته است. صغری، عبارت است از آن که امامت و رهبری امت، جلوه‌ای از لطف الهی بوده و از مقام حکمت و فیض علی‌الاطلاق خداوندی نشأت می‌گیرد و کبری عبارت از این است که ضرورت ایجاب می‌کند که خداوند از هر چه مقتضای لطف و حکمت و فیاضیت او می‌باشد، دریغ نرزد. در نتیجه، امامت که همان رهبری صحیح مردم است، بایستی از جانب خداوند تعیین گردد؛ خواه نصاً، چنانکه در عصر حضور چنین بوده و یا وصفاً، چنانکه در عصر غیبت این گونه است. (معرفت، ص ۵-۱۱۴)

به هر حال به نظر می‌رسد ضرورت وجود حاکم عادل نوعاً به شخصاً و تعیین جانشین از جانب امام معصوم، به‌ویژه در عصر غیبت، طبق تقریرات مذکور روشن و آشکار است.

## ۲- قاعده اثبات ضرورت نبوت

عالمان دین همواره در مباحث نبوت و امامت، به دلیل عقلی تمسک کرده‌اند. برهان عقلی از مقدمات عقلی و یقینی سود می‌جوید. این مقدمات باید دارای چهار خصوصیت کلیت، ذاتیت، دوام و ضرورت باشند و لذا نتیجه حاصله نیز، کلی، دائمی، ضروری و ذاتی بوده و هرگز ناظر به امر جزئی و اشخاص نخواهد بود. از این رو، براهینی که در باب نبوت و امامت اقامه می‌شود، هیچ یک ناظر به نبوت یا امامت شخص خاصی نیست و امامت و نبوت شخص خاصی را اثبات نمی‌کند. بنابراین در مسأله ولایت فقیه نیز، دلیل عقلی محض که از مقدمات صرفاً عقلی تکوین می‌یابد، اصل ولایت را برای فقیه جامع‌الشرایط اثبات می‌کند؛ اما این که

کدام یک از فقیهان جامع شرایط باید ولایت را به عهده گیرد، امر جزئی و شخصی است که تعیین آن با دلیل عقلی<sup>۲</sup> نیست. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۵)

برهان معروف حکما بر ضرورت نبوت عامه را می توان به گونه ای تقریر کرد که نتیجه آن نه تنها ضرورت نبوت، بلکه ضرورت امامت و ضرورت نصب فقیه عادل نیز باشد. این برهان که بر اساس ضرورت نظم در جامعه استوار است، لزوم قانون الهی و مجری آن را به اثبات می رساند؛ یعنی متکلمان شیعی در جهت اثبات اعتقاد خویش در باب وجوب عقلی تعیین امام بر خداوند، به اثبات صغرای آن، یعنی به اثبات ضرورت عقلی وجود رؤسا در جامعه پرداخته اند. در چنین حکمی اغلب متکلمان معتزلی نیز با امامیه هم رأی هستند؛ گرچه آن ها متعلق و جوب را نه خداوند، بلکه مردم می دانند. عمده ترین این تقریر از سوی متکلمان شیعی چنین است:

ما مردم را چنین یافتیم که هر زمان فاقد رؤسا و افرادی باشند که در تدبیر امور خویش و سیاستشان به آن ها مراجعه کنند، در این صورت حال ایشان آشفته گشته و زندگی ایشان مکدر و افعال قبیح چون ظلم و ستم در آن رواج می یابد و چنین یافتیم که هر زمان برای ایشان رئیس یا رؤسایی باشد که در امور خویش به ایشان مراجعه کنند به صلاح و رستگاری نزدیک تر و از فساد دورتر خواهند بود و این امری است که در هر قبیله و شهری و هر زمان و حالی عمومیت دارد. (سیدمرتضی، ج ۱، ص ۴۷)

همانطور که در ذیل گفتار فوق آمده است، ضرورت عقلی ریاست در جامعه همیشگی و دائمی است و اختصاص به زمان خاصی ندارد. در درجه نخست، باید نبی باشد و در صورت فقدان او وصی معصوم و در صورت عدم حضور وصی، نبوت به فقیه عادل می رسد. آیت الله جوادی آملی در خصوص این برهان عقلی می گوید:

همه براهین عقلی که ضرورت نیاز جامعه به عنصر فاعلی نظم صحیح را ثابت می نمود در زمان غیبت ولی عصر (عج) برای تثبیت نائب یا نماینده آن حضرت اقامه می شود و

هرگز نمی‌توان دوران غیبت را که ممکن است معاذالله به هزاران سال طول بکشد دوران هرج و مرج دانست... و چون برهان عقلی قابل تخصیص نیست پس وجود نائب یا نماینده ولی عصر (عج) در زمان غیبت آن حضرت لازم خواهد بود. (جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۸-۱۳۷)

ایشان در کتاب ولایت فقیه در توضیح این برهان عقلی می‌نویسد:

حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او، از سویی نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف و نقص و خطا و نسیان باشد، و از سوی دیگر نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل برای تحقیق و اجرای آن قانون کامل است. حیات انسانی در بعد فردی و اجتماعی‌اش، بدون این دو و یا با یکی از آن دو محقق نمی‌شود و فقدان آن دو در بعد اجتماعی، سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می‌شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی‌دهد. این برهان که دلیل عقلی است و مختص به زمین و زمان خاصی نیست هم شامل زمان انبیاء می‌شود که نتیجه‌اش ضرورت نبوت است و هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم است که ضرورت امامت را نتیجه می‌دهد و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که حاصلش ضرورت ولایت فقیه است. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲-۵۱)

کسی که در عصر غیبت، ولایت را از سوی خداوند بر عهده دارد گرچه معصوم نیست، اما باید دارای سه ویژگی ضروری باشد که این سه خصوصیت، از ویژگیهای پیامبران و امامان سرچشمه گرفته و پرتوی از صفات متعالی آنان به شمار می‌آیند: ویژگی اول، شناخت قانون الهی است، زیرا تا قانونی شناخته نشود اجرایش ناممکن است؛ ویژگی دوم: استعداد و توانایی تشکیل حکومت برای تحقق بخشیدن به قوانین فردی و اجتماعی اسلام؛ ویژگی سوم: امانتداری و عدالت در اجرای دستورهای اسلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه. به دلیل همین سه ویژگی ضروری است که گفته می‌شود نیابت امام عصر (عج) و ولایت جامعه در عصر غیبت از سوی خداوند، بر عهده فقیهان جامع شرایط (سه شرط مذکور) می‌باشد.

### ۳- قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی

دلیل عقلی بر ضرورت تداوم رهبری الهی و ولایت فقیه را می‌توان با استمداد از برخی مقدمات شرعی و ترکیب آن با مقدمات عقلی سامان داد. که در اینجا به سه برهان از این براهین اشاره می‌کنیم:

آیت‌الله بروجردی (ره) به کمک مقدمات عقلی و نقلی زیر به اثبات این قاعده

می‌پردازد:

رهبر جامعه عهده‌دار رفع نیازهایی است که حفظ نظام اجتماعی متوقف بر آنها است؛ و اسلام به این نیازهای عمومی توجه و احکامی در این خصوص تشریح کرده است و اجرای آنها را از والی و حاکم مسلمین خواسته است؛ و این حاکم در صدر اسلام پیامبر اکرم (ص) و پس از وی ائمه اطهار هستند و سیاست و تدبیر امور جامعه از وظایف آنها بوده است. از طرفی مسائل سیاسی و تدبیر امور جامعه مختص به آن زمان نبوده و از مسائل مورد ابتلای مسلمین در همه زمان‌ها و مکان‌ها است. در زمان حضور ائمه به علت پراکندگی شیعیان، دسترسی آنان به حضرت ائمه به سهولت امکان‌پذیر نبوده است؛ با وجود این، یقین داریم که آنها کسانی را به تدبیر این گونه امور منصوب می‌کردند تا امور شیعیان مختل نشود و ما احتمال نمی‌دهیم که در عصر غیبت، امامان شیعه مردم را از مراجعه به طاغوت و عمال آن منع نکرده باشند و در عین حال سیاست را مهمل گذاشته، کسانی را بر تدبیر سیاست و رفع خصومت و دیگر نیازهای اجتماعی مهم تعیین نکرده باشند. با توجه به لزوم نصب ولی از طرف ائمه، به‌ناچار، فقیه عادل برای احراز این منصب متعین است؛ زیرا هیچ‌کس معتقد به نصب غیر فقیه به این سمت نیست، پس بیش از دو احتمال متصور نیست: اول آن که ائمه کسی را به این سمت منصوب نکرده باشند و فقط آنها را از رجوع به طاغوت و سلطان جائز منع کرده باشند؛ دوم آن که فقیه عادل را به این مسئولیت منصوب کرده باشند. بر اساس مقدمات قبل، بطلان احتمال اولی روشن می‌گردد، پس قطعاً فقیه عادل به ولایت منصوب است. (منتظری، ص ۳-۷۲)

این برهان بر این نکته تاکید دارد که اسلام در همه زمان‌ها، چه در زمان حضور معصوم و چه در زمان غیبت او، به نیازهای گوناگون اجتماع بشری توجه کرده است و برای رفع این نیازها حاکمانی را با شرایط خاصی در نظر گرفته است تا آنها با توجه به آگاهی که از احکام سیاسی - اجتماعی اسلام دارند به رفع این نیازها پردازند. و این حاکم به ترتیب پیامبر اکرم (ص) و ائمه و فقهای عادل می‌باشند.

امام خمینی (ره) نیز در برهانی مشابه با برهان فوق به اثبات این قاعده می‌پردازد:

تمامی احکام انتظامی اسلام در رابطه با نظام مالی، سیاسی، حقوقی و کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است و همین امور موجب می‌گردد تا ضرورت حکومت و رهبری امت را ایجاب کند و فرد شایسته مسئولیت تامین مصالح امت و تضمین اجرای عدالت را مشخص سازد. وگرنه تنها پیشنهاد احکام انتظامی و به اهمال گذاردن جانب مسئولیت اجرایی، مایه هرج و مرج و اختلال در نظام خواهد بود، با آن که می‌دانیم حفظ نظام از واجبات موکد است و اختلال در امور مسلمین از مبعوضات شرع مقدس است. بنابراین هدف شارع، جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرایط و صلاحیت لازم در اولیای امور، قابل تامین نیست. این گونه مسائل، بسیار روشن است که از اموری است که مورد نیاز مبرم جامعه اسلامی می‌باشد و به اهمال گذاردن آن از جانب صانع حکیم معقول نیست. بنابراین هر آن دلیلی که بر ضرورت مقام امامت دلالت دارند، همان دلیل بر ضرورت امتداد مقام ولایت در دوران غیبت نیز دلالت دارد. (امام خمینی، ج ۱، ص ۴۶۱)

حضرت امام در این برهان بر ماهیت احکام اسلامی و سیاسی و اجتماعی بودن آن و ضرورت حفظ امنیت جامعه و اجرای احکام اسلامی بر وجود امام و حاکم اسلامی تاکید می‌کند و ضرورت آن را از راه قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی به اثبات می‌رساند.

آیت‌الله جوادی آملی نیز در استدلالی مشابه آن چه گذشت، به بیان دیگری به این مسأله اشاره می‌کند:

صلاحیت دین اسلام برای بقاء و دوام تا قیامت یک مطلب قطعی و روشن است و تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای آن و دفاع از کیان دین و حراست از آن در برابر مهاجمان چیزی نیست که در مطلوبیت و ضرورت آن بتوان تردید نمود؛ و بررسی احکام سیاسی - اجتماعی اسلام، گویای این مطلب است که بدون فقیه جامع‌الشرایط تحقق این احکام امکان‌پذیر نیست؛ و عقل با نظر نمودن به این موارد حکم می‌کند که خداوند یقیناً اسلام و مسلمانان را در عصر غیبت بی‌سرپرست رها نکرده و برای آنان والیان جانشین معصوم تعیین فرموده است. (جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۸-۱۶۷)

این برهان که بر ضرورت وجود امام و نظام امامت پس از نبی اکرم (ص) تاکید می‌کند، بر اساس جاودانه و ابدی بودن اجرای احکام الهی و ضرورت وجود حاکم و متولی اجراء و رها نشدن امت در عصر غیبت می‌باشد.

در مجموع این براهین متعدد، بر لزوم تصدی اسلام‌شناسان وارسته (فقهاء جامع‌الشرایط) که در خصوص اجراء و پیاده کردن ابعاد اجتماعی - سیاسی اشراف کامل داشته باشند، متفقند.

#### نتیجه

دوره غیبت به دلیل فقدان حضور معصوم در جامعه برای شیعیان دوره نقصان و حرمان تلقی می‌شود؛ از این رو، یکی از مهمترین مسائل پیش روی شیعیان در این دوره، مسأله حق حاکمیت و حکومت در عصر غیبت بوده است.

عمده‌ترین مباحث در این خصوص در دو حوزه کلام و فقه مطرح شده است و آنچه در این مقاله به آن توجه شد، رویکرد کلامی - عقلی بود. گفته شد که جایگاه اصلی این بحث در علم کلام و مربوط به فعل خدا است و شاخه‌های این بحث مربوط به حوزه فعل مکلفین می‌باشد که وجوب تصدی فقیه و وجوب اطاعت مردم را به دنبال دارد.



با توجه به جایگاه کلامی داشتن موضوع حکومت و ولایت فقیه در عصر غیبت، برای اثبات این امر به یکی از مهمترین قواعد علم کلام به نام قاعده لطف که در اثبات نبوت و امامت از آن استفاده می‌شود استناد شد و از این منظر ولایت فقیه در استمرار ولایت نبوی و ولایت امام معصوم تفسیر گردید.

در نگاه عقلی به مسأله ولایت فقیه به دو نوع برهان عقلی به نام قاعده اثبات ضرورت نبوت و قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی اشاره و از تقریرهای مختلف دلیل عقلی از سوی علمای اسلام برای اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت استفاده گردید، و در نهایت این نتیجه حاصل شد که وجود حاکم عادل در عصر غیبت از باب قاعده لطف و حکمت الهی بوده و از طریق قاعده اثبات ضرورت نبوت و ضرورت تداوم رهبری الهی، لازم و ضروری می‌باشد.

#### توضیحات

۱. عبدالرزاق لاهیجی در اثبات عصمت نیز مجدداً به سراغ قاعده لطف می‌رود و می‌گوید:

شک نیست که هرگاه امام به صفت مذکوره (عصمت) باشد، نزدیک شوند مکلفین به طاعت او و دور شوند از مخالفت او. پس لطف باشد بودن امام به صفت مذکوره؛ و لطف واجب بود؛ پس بودن امام به صفت مذکوره واجب باشد. (حکیم لاهیجی، فیاض، سرمایه ایمان، ص ۱۱۶)

۲. دلیل عقلی، خود بر دو قسم است:

الف) دلیل عقلی محض؛

ب) دلیل عقلی مرکب.

دلیل عقلی محض آن است که همه مقدمات آن صرفاً عقلی باشند و از هیچ مقدمه شرعی در آن استفاده نشود؛ که به آن مستقلات عقلیه نیز گفته می‌شود.

دلیل عقلی مرکب آن است که از برخی مقدمات شرعی نظیر آیات و روایات یا حکم شرعی خاص نیز استمداد شود و همه مقدمات برهان، عقلی محض نباشد؛ که به آن «غیر مستقلات عقلیه» نیز گفته می‌شود.

در باب ولایت فقیه، به هر دو نوع دلیل عقلی استدلال شده است. تفاوت تقریرهای مختلف از دلیل عقلی در پاره‌ای از مقدمات آن است و در بسیاری از موارد از کبرای مشترکی نظیر قاعده لطف، یا حکمت الهی که قبلاً بحث آن گذشت - کمک گرفته‌اند.

#### منابع و مآخذ

- امام خمینی (ره). البیع. ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ ق.  
جوادی آملی، عبدالله. پیرامون وحی و رهبری. تهران: انتشارات الزهراء. [بی تا].  
\_\_\_\_\_ ولایت فقیه. قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.  
حکیم لاهیجی، فیاض. سرمایه ایمان. قم: دفتر انتشارات اسلامی. [بی تا].  
سید مرتضی. الشافی. ج ۱. قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۱ ق.  
شعرانی، ابوالحسن. ترجمه و شرح کشف المراد. قم: دفتر انتشارات اسلامی. [بی تا].  
صافی گلپایگانی. لطف الله ضرورة وجود الحكومة او ولاية الفقيه فی عصر الغیبه. قم: بی تا، ۱۴۱۵ ق.  
طوسی، خواجه نصیرالدین. تلخیص المحصل (رسالة الامامه). [بی جا]، [بی تا].  
علامه حلی. کشف المراد. با تعلیقه جعفر سبحانی. قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۳۷۵.  
منتظری، حسینعلی. بدرالظاهر فی صلوة الجمعة والمسافر (تقریرات ابحاث آیه الله بروجردی (ره)). قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.  
معرفت، هادی. قم: مؤسسه انتشارات تمهید، ۱۳۷۷.

کاربرد منطق فازی در تحلیل گزاره‌های دینی